


کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب یادداشتی در کیمیاگری خورشید راه		
مؤلف	مترجم	شماره قفسه ۱۷۴۴۹
		۲۰۸۵۰۴



۱۷۴۴۹
۲۰۸۵۰۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب یادداشت‌های درسیه‌گری خرمین راه

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۳۹

۲۰

کتاب

پایه

۱۷۳۳۹
۲۰۵۷۸



زمین غنی
 خدام ط
 و اعوان
 پس از ک
 عالم اس
 و سکن
 الی جا
 را
 ح
 اصحا
 فرمود
 و هم
 قورا
 ی جا
 عدا
 جان
 شمر
 از
 س

معسر کند و از اعیان خود بکشد و خوب بکشد و بکشد
 سفید کند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع
 و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع
 شود و از دقتش و از دقتش و از دقتش و از دقتش
 و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع
 بلان و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 در دقت و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت
 از دقت و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت
 با شرف و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 گویند و در دقت و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت و دقت
 فرد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد

بر و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 خست و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 ان بر بال و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 باشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 جدا و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 از کبر و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 بر کفو و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 را و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 جمع و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 که و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 با و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 ب و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 در و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 ص و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد

زین غیہ
خیم ط
وا حوا
بس از
عالم
و ک
الی جا
را
حوا
اصی
فرمود
و هم
قورا
ی جا
عده
جان
شمار
از
شمار

[illegible]

و ریش عاقل و چون خواهند بدین رخسار رنگ کنند بر مشق آب که مشق نش در صلا که کرده
لطف آید که اند و فروریزد و نازد که در بند و در خفا هر که بر آید بر رنگ کنند از آب که در بند
و در دامن آب در دو قطعه و یک یک از دار و بر رخ ریزد و بگذارد و همچون کنند تا در آب
رنگ شود و اندک از آن آب بر سر ریزد و بر آب که در بند و در خفا هر که بر آید بر رنگ کنند از آب که در بند
سجی که اند و باید که هر که در بند آب که در بند و در خفا هر که بر آید بر رنگ کنند از آب که در بند
در مکه که در بند بر آید هر چند که در بند و در خفا هر که بر آید بر رنگ کنند از آب که در بند
باید و چون رنگ کنند تا هفت گز و اگر در خفا باشد که اگر در بند باشد که بر آن ریزد و اگر در خفا
بهر است و رنگ آن را از اینها حاصل شود که در خفا و در بند باشد و اگر در بند باشد
و اگر در خفا باشد و اگر در خفا باشد و اگر در خفا باشد و اگر در خفا باشد و اگر در خفا باشد
و با عجب بدست آید و از روز بعد از آن از خفا بر نهد و خفا کند و بر خفا کند و اگر در خفا باشد و اگر در خفا
کند و از آن کند که در خفا و اگر در خفا باشد و اگر در خفا باشد و اگر در خفا باشد و اگر در خفا باشد
بنوان شد که چون و خفا بر بدن و در مشق از این مشق از خفا بر بدن آید بر بدن بر بدن
مهر خفا و این را در خفا است ۵ باب در گفتن قیاس است از مشق خفا و بر آید
و در صلا بر آید و اگر در خفا باشد و اگر در خفا باشد و اگر در خفا باشد و اگر در خفا باشد

باز آید و اگر نه برش نیاید که بخت کفایت با بر صده طرح با بر صده و اگر دقت حق طبع
بهر صده خواهد که نه برش نیاید که دیگر راست کند مضاعف نفوذ جانکه با بر صده
طرح و آن که در آن جانکه در صلاصی غبار کند زار را بیک سر که هر چند در آن
از دیار بر درازند و طبع کنند که چندی را بیک با و بیکه انوفان در بارش و آن نیز
اگر نه و اگر از سر در و نسبت هر بار در آن از آن بردارند و در آن با و بیکه از
آن اگر نه و اینچ پوشیده است جان همدیگر صفت طلاصی داروی
طلاصی است نشن مراح که گرفته نشن مریض کوفته بآن بیدم صریح
قرسی و چهارم صریح سر شورش با بیکه بیدم کنند در وقت طلاصی تو بر تو نند
تا بیکه نفوذ کنند از در نشن کنند انوف که آن که از وقت ترک
از آن که با بیکه مریض کنند و بیکه خیمه در آن ایرز و هر
روز تا نام کنند تا هر روز بیکه از بیکه آب بر سر بیکه از راع فالد
گویند در همه جز از آن صریح و جدی در در آن آب که از در
معکوس شود جانکه اگر آن حشر کنند صریح کند در در آب زنده در صریح
بر در چون نفوذ نرم با و کلسی در قوع مانده به هر چند صریح حشر مشفق
و اگر نه

و بعد نوشتن این در جبهه و فقیه از آن بنویسند بسم الله تعالی
و بعد مشق بسم الله تعالی و در آن یک قلم و در آن یک خط و در آن
در شش گانه و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن
بسم الله تعالی و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن
در شش گانه و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن
پیر و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط
و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط
باب و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط
بسم الله تعالی و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن
تا و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط
مقطوعه و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط
که بر صفحه امنی است که اگر در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط
و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط
بر آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط و در آن یک خط

زمین عینه
 خیم ط
 و اسجوا
 پس از ک
 عالم ا
 و ک
 الی جا
 را
 حو
 اصی
 فرمود
 و هم
 قورا
 ی جا
 عدا
 جان
 شد
 از
 شد

زین عین
خادم ط
و احو
پس از ک
عالم ا
و ک
الی جا
را
حور
اصی
فرمود
و هم
قورا
ی جا
مدا
جا
شما
از
منا

این سفید کردن مخفی که گفته شد بابت فرشت زهر در او که از دهم بدو صف
به گفته شما یک هفته در وقت صبح یکبار در او که در آب لیون بریزد او را آب
لیون بریزد تا پنج یا شش بار و بعد در وقت که رفتی ده مصلی از فرشت
در یک مصلی مسکوک است و میرز و مصلیه کند و از در بونه کند و بعد از آن
دو روز در سفید بند مگر با سفید و بعد از سفید در در او علفه شود و در شش روز
و چون بر در طوقه زنند آن علفه را بشوید فرشت سفید تر شد و در این سی
که بنده یا سفید و الله بنده و این تا هر یک در سفید فرشت مخفی است
که آن باب در این نفوذ عقد کلام است بر مصلی نفوذ فرضی و بسمه
بریزد و بر لاله کند و آن بر لاله سه روز است با یک کلمه از خوش کلام
در باره کلام به بند و از هر روز این کلمات را از فرشت نام
در چون سر در حق الله بر مصلیه اند که فرشت و این سیاب بر آن بریزد و مصلیه
تا این در ذات نفوذ حق شود و در شش که دهند و طین کنند و در شش که محکم
کند بعد از آن که نفوذ دهد از آن در نفوذ بر لاله و در نفوذ که دهند و بعد از آن که
نفوذ صبح الله و بر مصلیه اند که فرشت و این سیاب بر آن بریزد و مصلیه نام شود

جہاں

[illegible]

[illegible][illegible]

زین بنی
خادم ط
والعوا
میس از
عالم اس
و کفر
الحاج
را
حس
اصح
خمس
و هم
قورا
کی جا
مده
جا
شم
از
مس

زمین غنی
 خدام طایفه
 و اسخوار
 پس از کما
 عالم است
 و کما
 الی جا
 را
 حوض
 اصی
 خرم
 و هم
 خورا
 ی
 مد
 جا
 شمس
 از

از کما
 الی جا

این را ترش و در بعضی گفته اند که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 و کما در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 که جویند که در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 از کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 است از آن در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 است و کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 جمع الوجوه است چهارده باشد که در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 طایفی که در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 با زبانی بر جاده و در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 بر میدارند و در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 هر چه با در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 در طایفی استخراجه ادا آن از کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 که از کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 بزرگترین طایفه از کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز

در کما

مدت چهارده روز در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 که در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 یک طایفه از کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 باب کرم در طرف فرج و جگر که در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 که در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 بهوف و کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 بر در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 و کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 خواهد نمود و در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 از کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 در وقت بطور نایب در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 البقی و کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 اف و کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز
 که در کما که از آن در هیچ درم سفته نه باشد در آن روز

در کما

در کما

در کما

زین غنی
خادم ط
واخوا
پس از
عالم
دکتر
الجب
را
حضور
اصی
فرمود
و هم
قورا
ی
مدا
جا
شما
از
ساز

[illegible][illegible]

زین علیہ
خادم ط
واحو
بس از
عالم
و ک
الی
حور
اصی
خمس
و هم
خور
ی
مدا
ش
ای

برهان و اگر و عاقل و اماره و غیره که گفته اند در حق دین حکمت را چند روز از یک میگردانند و در روز
 میکنند از این جهت در احوال خود دوم در کیفیت استخوان در حق استخوان میگردانند از این جهت
 عبادت از این جهت که در این جهت و از این جهت که در این جهت و از این جهت که در این جهت
 چه امری را در این جهت و از این جهت که در این جهت و از این جهت که در این جهت
 از این جهت و از این جهت که در این جهت و از این جهت که در این جهت
 اوقیه و غیره در این جهت و از این جهت که در این جهت و از این جهت که در این جهت
 و غیره و از این جهت که در این جهت و از این جهت که در این جهت
 از این جهت و از این جهت که در این جهت و از این جهت که در این جهت
 صفت این جهت و از این جهت که در این جهت و از این جهت که در این جهت
 بر این جهت و از این جهت که در این جهت و از این جهت که در این جهت
 در تفرع این جهت و از این جهت که در این جهت و از این جهت که در این جهت
 بر این جهت و از این جهت که در این جهت و از این جهت که در این جهت
 ناید بهر جهت و از این جهت که در این جهت و از این جهت که در این جهت
 و اللف و از این جهت که در این جهت و از این جهت که در این جهت

المفرد

[illegible]

دعای خیر بر اهل بیت و اهل

[illegible]

اول آن است ایضا نوع دیگر که در کتب کیمیا و طرز و احوال هرگاه که معطر کنند یک
 استغیر و از آن در چهار روید و سخن گفتند و معطر کنند در آب که محلول گفته باشند در
 قفسه از این سر نظر کنند و ملاطفت و نگاه دارند بفرمانده نزع و لا و این استغیر استغیر از
 و خارج نیز آنرا بر اوراقی با طرز ملاطفت بر اوراقی ظاهر صفت دهی که نیست بر
 جراحات خوب بکند در کتب مسوی و در این علم که مقدار هر چه بر او طبع دهند در کتب
 تا آنکه هیچ کس در سر نظر کنند و ملاطفت و اگر مع کنند غرض از این است که در وقت
 نظیر خواهد بود و وجه چشم طریقی است و این را در معطر کنند از نوع و این است
 در کتب مقدار این معلوم بر آید و به سر نظر کنند و این سر نظر کنند مقدار در
 باقی از آب سر بر آید و این از آب در او بر خواهد ماند و این سر بر آید و این
 را در جبات عرق و این در و این معطر میزدند و ملاطفت میزدند و این را با طرز
 مشابه ایضا و این را میزدند مقدار که خواهند و نظیر کنند و خارج گفته است آن که
 آنچه در عرق مانده باشد شدت خاص و این خواهد بود و سخن کنند از این سر نظر
 کنند و ملاطفت سر نظر کنند و روز یکشنبه یا شنبه در روز بدین خود و این
 آنکه از این سر بر آید از این طرز مقدار است و این سر بر آید و این سر بر آید

زین علی
خیم ط
واحو
پس از
عالم
در ک
الحج
را
حوت
اصو
خمس
و
خو
ی
ن
خ
ا

[illegible]

مجلس

[illegible]

زین بن علی
خیمه ط
واخوا
پس از
عالم
و ک
الی ج

[illegible]

三

زین علی
خجتم ط
واعود
میس از
کالم
و سکه
الی
رانی
خجتم
اص
خجتم
و
خجتم
می
خجتم
خجتم
خجتم

卷之四

3

و عقد کند و گاه هدا ز بر او قرض حجت و ابرج و از مغر و نایب است امر افی دماغ و از کبر و
میدار از منده و صفت عقل حکما که مغر اخلاط غبط است که مندی را از طریق خرم کردن
در بر معده و عقل کند بایست را از کبر و خای منده باشد از نظیر که گرداند در انت نظیر دور و گاه
بما شرا نقیبه کند و گدازد و گرداند خست بفرج خود کند و نظیر نمایند و عقد کنند و زبده سوز
حده عقد و نظیر نمایند تا مدت است و در سر که نظیر از انت نظیر و گاه هدا و عقده از سر من
از مندی در هر یک تا ثلث دریم پس روش تداران ثلث دریم با شرایب سر خواجسته و افرا خوا
جو اخلاط را رنجه و پیش تند دیمت و امر افی معده و وازلی و طالعون جمع معاف و در درشت
و کمر و گاه که پیش تند از منی ثلث دریم با شرایب الهی مجاهات مندی و در انت تند باشد و گاه
از این پنج و همچنین باب خرمنی که جوهر منی یا با الحام و کسکه شود خورد و گاه است کند شرب از
پس چند قیس از کمر کشد و بنده با طالع منی از مندی و امر افی معده و افرا خوا و از انت فصل
سیم ساد که بر از سر سکه که قدر است که استقاع را بدیم بعد از افرا خوا سیم تقویت اعضا و لا
ادویه سکه که در جمیع بایست پس در است حساب از من و سکه که در جمیع و از انت فصل
از افرا خوا را بدید و تقویت داد منقار و نیست خوا مهد از کبر نفس را بدید و سکه که
بیکند بیک خوا مهد در جمیع است که افرا خوا اخلاط و گاه بسیار بخوبی که لای افرا خوا باشد بیکند

غفرنا

5112

این که در حجب ضعف کرد و در مسلمات است خیر علتش ضعف است یا اینکه قوا و اعضا
 بر ضعف میزدند اندک دور است نسبت به نسبت بر یک جهت و صورت و وجه خود
 حلقه طریقی میکند از غفلت و در حجب است در امر ای که مندر متعلق خیر خواهد شد ای که نهاده
 لغویند در اول دور است و از این است که در مسلمات ضعف لغویند لغویند و در اول است
 باشد نه در اول و در آنکه در آن دور است که در اول است که در آنکه در اول است که در اول است
 که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است
 این که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است
 در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است
 مندر است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است
 زیرا که این که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است
 مندر است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است
 شدن طریقی که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است
 از این است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است
 ای که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است که در اول است

و محبت بود به این علم از برای او در دو بیتی گفته است که بر بعضی کلمات او در این باب رسیده
از این سخن فراموش کردیم که بعضی از این کلمات را که در این باب رسیده است
سرقت از بعضی از این کلمات است که در این باب رسیده است
و چون در این باب رسیده است که در این باب رسیده است
بابت این کلمات که در این باب رسیده است
و در این باب رسیده است که در این باب رسیده است
این کلمات که در این باب رسیده است
با این و غیر این است که در این باب رسیده است
صاف بقدر وزن جمع را با این و غیر این است که در این باب رسیده است
چنین است که در این باب رسیده است
پسند که در این باب رسیده است
احمد و غیر این است که در این باب رسیده است
اند که در این باب رسیده است
مکذراته در قریح و قطع کند و این است که در این باب رسیده است
مکذراته در قریح و قطع کند و این است که در این باب رسیده است

سجده

کنند بر قطع کند و غیر این است که در این باب رسیده است
از این کلمات که در این باب رسیده است
میان و غیر این است که در این باب رسیده است
و حساب از این کلمات که در این باب رسیده است
و در این باب رسیده است که در این باب رسیده است
پسند که در این باب رسیده است
لحاظ دارند که در این باب رسیده است
و مقدار نسبت و غیر این است که در این باب رسیده است
که در این باب رسیده است که در این باب رسیده است
بنا بر مقدار نسبت و غیر این است که در این باب رسیده است
قطره از قلم بود و در این باب رسیده است
مقدور بود و در این باب رسیده است
قطره از قلم بود و در این باب رسیده است
و در این باب رسیده است که در این باب رسیده است
و در این باب رسیده است که در این باب رسیده است

در این باب

در این باب

استاد منیر در این کتاب خود را از انوار کمال و از انوار کمال
انوار کمال در این کتاب خود را از انوار کمال و از انوار کمال

الاول امدني

اصول اخلاقی و مروتان باشد حضرت امینون محقق است که بگوید از اینهم مقدار است خواهند
و امینون آن را بدو سخی کند و بگوید در بطریق کثرت نیز زیاده و بسیار از امینون را و سخی
کنند و غلظتند باب و خست نماند و هر چه بکشند با او وزن او را بدو نیز زیاده و غلظت و کثرت
کنند خدیجه نیز نه تا آنکه سفید گردد امینون پس سخی شود منتظرند از امینون غلظت و سخی کثرت را
برپا دارند آن را بشرد و کفها دارد پس کثرت با دوز هر سخی نباشند در امر اخلاقی است سخی
و مقدار کثرت از این سخی کثرت نباشد در همه باقی یا بکثرت یا با غلظت یا با سخی
میباشد حضرت روح طریقه محقق است که بگوید از طریق سخی و غلظت و کثرت سخی خواهند
باب باطن هر کس که خدیجه نیز تا آنکه سخی شود از او سخی و او را از پس خست سخی و سخی
نماند و سخی کثرت باب کرم و وفا نماند پس بگوید در مکان با دوز هر سخی خواهند در سخی کثرت
کثرت آن و بگوید از این سخی کثرت است بهاء الحما و هر چه کثرت و غلظت نماند از او در امر
صفت طریقه کثرت کثرت طریقه و غلظت کثرت در باطن هر چه کثرت و غلظت کثرت بهاء الحما و او
نماند در سخی کثرت کثرت تا آنکه غلظت و سخی و دوز هر سخی کثرت و دوز هر سخی کثرت و دوز هر سخی
بنام صفت و این سخی کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت
از غلظت و غلظت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت

نیکو نیست تدبیر آنرا الحید بر اثر خون و آب کبر و نافع است قرطاس و مایه را در اثر باد و طلاء
بر صفت و نیش تدبیر از هر طریقی و در وقت دایم شریفه مقدار شربت آنرا از هر چه نافع است
بخورند بر علت باشد از مایه و مقدار شربت از موعود آن نصف دریم است تا یک نیم دریم فصل
حشم از مقدار اول از جزو دوم در مسومات و صفت مسومات از آنرا کبیرا کبیرا است بدینکه
روایح طبعه مستعد تقویت است از آنرا از روغ و قند و اعتر است بر طبعه و دال بر
فصل در وقت عشر و حشمان و ملاء غرض است لقمه که در غذاست بر این روغ و قند
بچین است علاج کما خصوصاً در حیات و بانیه و لایم طبعی و در امراض با فقر و تنگی
الیه است تقویت قلب و روغ صفت کبیرا از آنرا کبیرا کبیرا است بدینکه و در
چند از هر یک ده دریم عنبر و صغیرا از هر یک یک دریم مشک نصف دریم زباد و دو دریم
دو دریم هر چه حکم است با کباب حکم و آنچه گوشت است گوشت و آنچه مرغ است مرغ
ب زند شامه و این شامه نافع است صبح و شام و عشر و در لایم با طبعی و در شام آن
مفید و نافع و نوح و مقرب است تقویت عظیم اگر چه کند از آن قدر که بیدار هم جزو او باشد
برالت شامه مقدار دوم از جزو دوم از کتاب کیمیا کیمیا در معالی خزانه
مشتمل بر زره و مقدار فصل در میان دو عالم که مقدار اعراض شریفه کما است در

نوع بر الکلی و اما میکثوبت اخص از آنست که فاعل است علاج امراض غلبه اما قیاس هم بدو است که
مغز از اخص از آنست که با اخص است یعنی باشد و در معالج امراض و اغیر دوا و تحریک است میان
الطبی که میباید که مینهند در اکثر امراض و صفت هم آنست که بکند از هر که مباد و در هم و
روح مزاج و طبع استخوان صفت که آنست که از هر یک نصف او قیاس بر غرقون و بر قیاس از هر یک
دو در هم طبع لاولی و طبع مزاج از هر یک یکی او قیاس در هم و از هر یک بسیار از هر یک نصف در هم
بکند یکی او قیاس طبع از هر یک او قیاس و نصف طبع از هر یک او قیاس است چون معرق نصف او قیاس غرقون
المی که غیر غرقون الحید و بر خلد و میا و بر راوند از هر یک نصف او قیاس طبع و معرق یکی او
الکلی تا بر سطح باشد که طبع و بالودان و در بر غوطه و بر تریاق و در الکلی و غیر غرقون
معقود مقدر القوام و بعضی اضافت میکنند در اغیر دوا و در هم از هر یک یکی و نصف در هم
دو در هم و از بعد از آن که نام را بنام رخصه باشد مینهند بر از هر یک غرض از هر یک باشد طریقی و مقدر
لرشت آن از هر یک تا بر ده جمیع است با او کار و دستویا با هر چه مناسب است باشد فصل
دویم در بیان دوا که بر اساس عقید است بکند از رفع معرق که طبع و نصف و از استخوان فصل
آنست که حسب ذوق و سم صحر الوشر و خود و صلیب از هر یک او قیاس بکند جمیع را و تر کند بعد
شراب و قطران و بکند از مقلد غرض از هر یک از طبع و چند و کمتر و مسکوف و دوا و الکلی از هر

[illegible][illegible]

و کما انهم خطا است غیر از آنکه کسر و خوراک از ایشان نشود و از ایشان کس از آن بدست آید و از آن است
 از آنکه ایشان را بگوید که اگر چه چنانچه که گویند که گوشت کبک نباید و گوشت کاه و غیره که گوشت
 مسخر می رود و در آن شده و چون از آن گوشت لذت خورد از گوشت کبک و لذت خورد از گوشت کاه و لذت خورد
 و متوکل است و بفرماید که اینست یعنی همان گوشت از آن حیوان است که در آن گوشت است و گوشت کبک
 و مختلف است و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 و در آن است بعد از آن که گوشت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 ایم عظیم الله و جلیل المقدار و من مانند این طعام و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 برسد اگر چه که این طعام در آن گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 بعد از این طعام از آن گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 بر طبق عادت را در مانند از آن گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 مواد و افران آن بطریق عرف و واقع است امرانی را در این طعام و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 دین است که صفت فراموش است که گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 که در این طعام و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 خفیف است

خفیف است و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 در آن زمانه باب فایده که از آن گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 طرفه و نفقه و در آن زمانه که از آن گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 در هر طرف از آن گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 از هر طرف از آن گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 عاف شدن است از آن گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 یافت کرد و در هر طرف از آن گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 آب و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 و باید هر یک از آن گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 تا و طعم هر یک از آن گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 این امر را می دانند و این امر را می دانند و این امر را می دانند و این امر را می دانند
 اگر چه که این امر را می دانند و این امر را می دانند و این امر را می دانند و این امر را می دانند
 استحقاق و نفقه و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت
 میان گوشت کبک را در وقت از آن گوشت و گوشت کبک را در وقت از آن گوشت

نظیر آن شده بدین طرح طریقی از حکم مبدل وضع بول بدینوریا که در پیش کجی مراد و از
مرطرف بدینجهه لهذا لازم است که کم نظر و قطعی وضع بول بدینوریا بران کجی
چنانچه بقاعه کور شده تا آنکه متعلق شود چویش آن پس بکند از آن در بعضی مدتی از
پس بکند از آن در مدتی از آن و بعد از آن برادر و نظیر کنند برایش معتدل لکینه فایده شود
از این نظیر پس شده کشد اش را تا آنکه معصوم شود و بکند بر سر گردنه مرصه و بدینوریا
و مشرب از آن بعد از آن بر سر گردنه مرصه و از آن لطیفه تا آنکه مرصه شود و بکند
بکند از آن مرصه و مشرب از آن بعد از آن بکند بر سر گردنه مرصه و بدینوریا
عزیز از آن بکند از آن بعد از آن بکند بر سر گردنه مرصه و بدینوریا
پس هر چه بماند از زایب در بعضی قریح مکرر کند بران عدد را تا آنکه در نظیر مرصه
بکند بر سر گردنه مرصه و مشرب از آن بعد از آن بکند بر سر گردنه مرصه و بدینوریا
در بعضی از آن بکند از آن بعد از آن بکند بر سر گردنه مرصه و بدینوریا
بکند بول از آن بعد از آن بکند بر سر گردنه مرصه و بدینوریا
آن چیز را بول بر سر گردنه مرصه و بدینوریا
و بدینوریا مرصه و مشرب از آن بعد از آن بکند بر سر گردنه مرصه و بدینوریا

[illegible]

او قیافه منور نماید بحدی که هر که در آن نظر کند عباد از در محراب و در
 آفتاب گرم تا آنکه لطف پیر بر او اندازد آن صفت تراب سلیقه خواهد ماند در ظرف
 غیر سرخ آنکه مشعر شود به استعلا بر دوزخ است که در امر دین و حقیقت
 و بهر آنکه در بر از او به رطبه تازه بر او آید است که بر توبه خود در دفع سو
 مشرک و کفر است این صفت در تراب و عباد آن عباد از بر آن و سوسول است
 که بر تراب عطر شود است این صفت بر خود کند بعد از آنکه سوسول بر خود کند
 و از آنکه در آنکه سوسول بر خود کند است این صفت در دفع سو
 استخوان و خلق که از این صفت در آن صفت و در آنکه در آن صفت و در آن
 استخوان است از آنکه در آن صفت که بر غیر او صفت استخوان صفت
 و غیره که مشعر شود به و این صفت در آن صفت است که بر غیر او صفت
 و در آن صفت از هر که لطف در آن صفت و در آن صفت از هر که لطف در آن صفت
 و در آن صفت در آن صفت از هر که لطف در آن صفت و در آن صفت از هر که لطف در آن صفت
 لطف در آن صفت از هر که لطف در آن صفت و در آن صفت از هر که لطف در آن صفت
 از هر که لطف در آن صفت از هر که لطف در آن صفت و در آن صفت از هر که لطف در آن صفت

[illegible]

[illegible]

جبر میگویی و اما از جهاتی باشد که در ظاهر از خارج نیز خارج است و گوییم که
و وجه مفاد را که سبب از حرارت باشد اگر ملاک شد از اجزاء و این آب در شمار ملاک حرکت
در قف باشد و ملاک شد بر مفاد هر یک که منسب از وجه انرا نصف این است که در هر دو
است اگر ملاک شد بر آن که در این مقدار یکدیگر معقول است نه محکم که دانسته شد قبل از این
اینی از اینست و هر دو از اینست و او که است و سخی مانند هر دو و معقول است و در هر دو مقدار
چهار انگشت بر روی باشد و یکبار چهار روز و هر روز یک است و در هر یک سه روز و در هر
سبب صاف کنند از آن قدر مقدار در میان پس از این چه خواهند بود و در هر یکی و سبب عمل و
و اگر از این است که بر این می باشد از این و سبب و عمل در هر اول تا آنکه منتهی به هیچ
از محلول در آب این مقدار هر قدر که خواهد و ملاک شد بر آن و در هر دو وقت کنند از آن و در هر
صفت هر دو که یک است که هر دو را بر یک است از هر دو که یک است و هر یک از هر یک است و در
و در هر دو در آب بر این است و بعد از این که از هر دو که یک است و در هر دو که یک است
معقول که مانند آب مقدار هر دو وقت کنند بر این و سخی کنند و بعد از آن که در هر دو
چونکه و بعد از آن که در هر دو وقت کنند و در هر دو که یک است و در هر دو که یک است
ادویه و یک که مانند قریب از هر دو در هر دو که یک است و در هر دو که یک است

۱۲۴۶

نیمه سوره

جانی که در این قفسیم نمود سید الشهدا را به واسطه او اخاه و دو اسبده عید کرد و همه ای
 سید الشهدا برین برخواست پس مظلوم را به سید فقیل برادر بزرگوار مسئول گردید اینجانب
 سود و نفس کرد پس از آن اوصی سید الشهدا و فرستادنی تا ستم همه جمع شده با کمر
 بر سر میزدند همه و امام و دو اسبده و دو اسبده می گفتند پس این بزرگوار را در تابوتی
 روضه رسول الله شده خلق بسیار بر سر قفس خنجره این بزرگوار را خنجره بودند و زنا
 جنت و زوجه که این شرفی شده بودند بر دانی که جسد و پچی و فقر بودند موافق
 سر صد نفری بودند که همه در عقب جنازه می نمود و امام می گفتند اما امروز
 در مرد غریبی عید الله که سید شده روزی در قفس برود و در خاکهای که بید
 تا بوقی نه انت هر چه خوب تر تا و عزادار در زاری است بجز نه عانی سوار در جنت است
 سید الشهدا نظر به صفت برادر شرفش شریف القاب است بجهت تجدید عهد و پیمان بزرگوار
 کاه عاقبت بر قاطر بر زمین کرده سوار شدند و او اول رفتی بود که در اسبدم برین سوار شده
 امام حسن آمد و گفت حقوا انکم من بیعی فیر و رکنید بر شورا از جوانان که نمی که
 گفتید و احترام رسول خدا را در هم شکستید بر حساب سید الشهدا فرموده بودید و شمشیر
 از خدا ستم نهاده و بر دوزخ بود که در جنگ قبل بر شورت سوار شده می جنگید بزرگوار و
 بر قاطر سوار شده و به جنگ فرزند رسول الله امام حسن و امام حسین را این هم زنده بمانی
 من خواهی شرفانی ملعونه لعن و آند است ره بجند و اوصی خود که ده که غیر بار
 پس با سراسر ملعونه جنازه امام حسن را بر غیر یاران نمودند تراغ و در بیور است
 پیش آمد باینی تا ستم خواستند جنگ تا بید سید الشهدا انداز و فرموده کرد ای عانی